

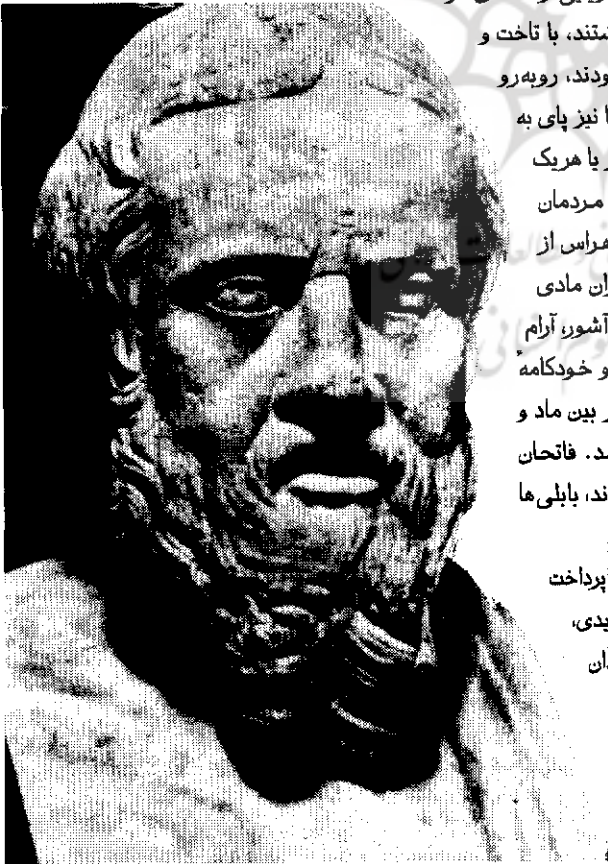
روابط ماد و لیدی

شهرام جلیلیان، دانشجوی دکترای تاریخ، دانشگاه تهران

اشاره

تاریخ آریاییان ایرانی در غرب فلاتی در آسیای غربی که هم به نام اینان فلات ایران خوانده می‌شود، پیش از برآمدن هخامنشیان، سرگذشت مادها و کشمکش‌های آنان با قدرت‌های ویرانگر داخلی و خارجی است. گردونه سواران آریایی نژاد مادی، از سپیده‌دم نخستین روزی که در کوهسارهای غرب ایران خیمه‌های خود را برافراشتند، با تاخت و تازهای غارتگرانه نیروهایی که غرب فلات ایران را آوردگاه جنگاوران خود ساخته بودند، روبه‌رو گردیدند. در آن هنگام، افزون بر آشوریان و یورش‌های پی‌درپی آنان، اورارتویی‌ها نیز پای به عرصه نهادند و زاگرس و ماد غربی به صحنه کارزار آشور و اورارتو علیه یکدیگر، و با هریک به تنهایی، علیه ساکنان منطقه مبدل شد. در سده‌های هشتم و هفتم ق.م، مردمان سراسر شرق نزدیک، در دل آرزوی برافتادن امپراتوری آشور را داشتند و هراس از شاهان وحشت‌آور آشوری، خواب آرام را از چشمانشان ربوده بود. تنها جنگاوران مادی بودند که دست در دست بومیان کوهسارهای زاگرس و بابلی‌های خسته از سلطه آشور، آرام آرام خود را به دروازه‌های نینوا، شهر خونریز رساندند و با سرنگون ساختن دیو خودکامه نینوا، ناقوس مرگ آشور را به صدا درآوردند. با تقسیم مرده ریگ پادشاهان آشور بین ماد و بابل، کابوس یورش‌های گاه به گاه و سهمگین آشوریان به فراموشی سپرده شد. فاتحان مادی و بابلی هریک در بازگشت به زادگاهشان، افق دید خود را به سوی گسترانیدند، بابلی‌ها چندین سال را در کشمکش با مصر و یهودیان فلسطین سپری کردند.

هوخشتره: پادشاه نیرومند ماد نیز با گام‌هایی استوار، به پیشروی در آسیای صغیر پرداخت و پنجه در پنجه **آلیاتس**، پادشاه لیدی، درآفکند. پنج سال کشمکش بین جنگجویان ماد و لیدی، هیچ یک را به پیروزی قطعی کامیاب نساخت، تا کسوف ۲۸ مه ۵۸۵ ق.م که صلح را به مبدان جنگ هدیه کرد، نشان داد که حتی خدایان نیز از جنگ و جدال مردمان به تنگ آمده‌اند. در نوشتار حاضر، با نگاهی گذرا به موقعیت جغرافیایی سرزمین لیدی و شرایط سیاسی - اقتصادی حاکم بر آن منطقه، به روابط دو پادشاهی ماد و لیدی پرداخته‌ایم.



نادیده گرفته بود، آسوده خاطر کرد.

با مرگ این نخستین پادشاه سلسله مرمند، شهرهای یونانی آسیای صغیر، از فرصت استفاده کردند و مستقل شدند. اما این استقلال آن‌ها دیری نپایید، چرا که کیمیریان یورش‌های خود را تا غربی‌ترین نواحی آسیای صغیر گسترش دادند.^{۱۹} آردیس^{۲۰}، جانشین گیگس، ناچار شد در برابر حملات کیمیریان یک بار دیگر به آشوریان روی آورد. آشور بانیپال گذشته را به فراموشی سپرد و پادشاه جدید لیدی را در جنگ موفقیت آمیزش با کیمیریان یاری داد.^{۲۱} سادیات^{۲۲}، جانشین آردیس، ۱۲ سال پادشاهی کرد و پس از او پسرش آلیات^{۲۳} به قدرت رسید. ^{۲۴} به دوران پادشاهی وی، سارد^{۲۵}، پایتخت لیدی، کانون بازرگانان، هنرمندان و دانشمندان یونانی گردید و از شهری چشمگیر برخوردار شد.^{۲۶} سارد که مرکز تجارت شرق و غرب محسوب می‌شد، چنان شکوه و عظمتی یافت که یونانیان آن را «سارد طلایی» می‌خواندند. ثروت خیره‌کننده سارد، هنرمندان و اندیشمندان یونانی را از هر سو به خود فرا می‌خواند.

یکی از برجسته‌ترین کارهای آلیات، شکست قطعی کیمیریان و بیرون راندن آن‌ها از آسیای صغیر بود.^{۲۷} بدین گونه، آلیات تمام ملت‌های آسیای غربی را که زیر ضربات تازیانه کیمیریان، در وحشت به سر می‌بودند، آسوده کرد. به گونه‌ای که لیدی، پافلاگونی^{۲۸}، فریگیه^{۲۹} و کیلیکیه^{۳۰}، برای همیشه تهدید کیمیریان را به فراموشی سپردند.^{۳۱} پس از آن، هر چند آلیات در مرزهای غربی پادشاهی خود به کامیابی‌های چشمگیری دست یافت، با این حال، در شرق و در کرانه رودخانه هالیس، فاتحی نیرومند به نام هووخشتره را در برابر خویش یافت که اشتباهی سیری ناپذیر برای چنگ انداختن بر سراسر آسیای صغیر داشت.

مادها پنجه در پنجه لیدیایی‌ها

هووخشتره، فاتح آشور، در بازگشت به زادگاهش، افق دید خود را به سوی غرب گسترانید. او تا پیش از سال ۵۹۰ ق. م، پادشاهی‌های ماننا، اورارتو و سکاها را از پای درآورد و سلطه خود را بر آنچه که به عنوان مرده ریگ آشوریان به چنگ آورده بود، تحکیم بخشید. از سالنامه‌های بابلی متعلق به سال‌های بین ۶۰۵-۶۰۹ ق. م و نیز کتاب ارمیای نبی برمی‌آید، اورارتو در این سال‌ها هنوز می‌توانسته است برای بابلیان خطرآفرین باشد.^{۳۲} سکاها نیز که البته نخستین ضربه سهمگین را به سال ۶۲۵ ق. م از دستان پرتوان هووخشتره خورده بودند، در سال ۶۱۲/۱۳ ق. م و یا بعد از سال ۶۰۹ ق. م، در برابر پادشاه نیرومند ماد سر فرود آوردند. هر چند تعیین تاریخ دقیق این فتوحات درخشان هووخشتره دشوار است، با این حال می‌توان گفت، او تا سال ۵۹۰ ق. م به موجودیت نیمه مستقل این سه پادشاهی پایان داده است. چه، تصور این که هووخشتره با وجود چنین نیروهای نیمه مستقلی در پشت جبهه خویش، به پیشروی در آسیای صغیر پرداخته باشد، دشوار است و چندان طبیعی نمی‌نماید.^{۳۳}

در هر حال فاتح مادی، به دنبال پیشروی در سرزمین‌های بین زاگرس

موقعیت جغرافیایی و شرایط سیاسی - اقتصادی لیدی

سرزمین لیدی که در روزگاران کهن مایونی^۱ خوانده می‌شد، منطقه‌ای در باختر آسیای صغیر بود که مرز شمالی و شمال غربی آن دریای سیاه و دریای مرمره و مرز جنوبی آن دریای مدیترانه بود. از سوی غرب نیز به دریای اژه و از شرق به رودخانه هالیس^۲ می‌رسید. ^۳ این ناحیه دره‌های پست و حاصلخیز رودخانه‌های هرموس^۴ و کایستر^۵ را شامل می‌شد که مسیر اصلی بازرگانی بین دریای اژه و آناتولی درونی بود. موقعیت جغرافیایی مساعد لیدی و حاصلخیزی طبیعی این سرزمین، بزرگ‌ترین عامل شکوفایی و ثروت پادشاهی لیدی بود. چنان که گفته می‌شود، هیچ نقطه‌ای از خاک آسیای صغیر این اندازه غنی نبوده است. این عوامل لیدی را ناحیه تجارتنی بزرگی ساخته بود که آغوش خود را برای نفوذ خارجی‌ها از شرق و غرب بازمی‌گذاشت.^۶

آن هنگام که هووخشتره و جنگاورانش به رودخانه هالیس نزدیک می‌شدند، حکومت لیدی در دست «خانندان مرمند»^۷ بود. پیش از حکومت این خانندان، دو سلسله آتیاد^۸ و هراکلید^۹، هر یک چند سالی بر این سرزمین فرمانروایی کرده بودند. بنیانگذار سلسله مرمند، یکی از نجیب‌زادگان لیدی به نام گیگس^{۱۰} بود که با غلبه بر کاندائولیس^{۱۱}، واپسین پادشاه هراکلیدها، تاج و تخت پادشاهی لیدی را به چنگ آورد.^{۱۲} گیگس پس از چندی به توسعه قلمروی خود در شهرهای یونانی سواحل آسیایی دریای اژه پرداخت. این خود زمینه رسوخ فرهنگ یونانی در لیدی را فراهم کرد.^{۱۳} او با یونانیان روابط مسالمت آمیزی داشت و هراز چندگاه، هدایای ارزنده‌ای به «معبد دلف» روانه می‌کرد.^{۱۴}

از مهم‌ترین حوادث دوران پادشاهی گیگس، هجوم کیمیریان به سرزمین لیدی بود. یورش‌های پی در پی و هولناک این چابکسواران، بر سراسر آسیای صغیر سایه وحشت افکند و هیچ کس را توان پایداری در برابر تاخت و تازهای آنان نبود. چنان که از یک لوحه به دست آمده از کتابخانه آشور بانیپال برمی‌آید، گیگس برای جنگ با کیمیریان، به ناچار از آشوریان کمک گرفته است. در این لوحه آمده است، گیگس، آشور، خدای بزرگ آشوری‌ها را در خواب دید که به او می‌گوید، خود را به پای آشور بانیپال بیندازد، چرا که با نام او خواهد توانست، بر دشمنان خویش غلبه کند. خواب گیگس به حقیقت پیوست. او با کمک آشوریان، کیمیری‌ها را شکست داد و دو تن از فرماندهان کیمیری را با هدایای گرانبها به دربار آشور بانیپال روانه کرد.^{۱۵} گیگس با چنین فتحی، در چشم مردمان آسیای صغیر و مهاجرنشین‌های یونانی، به صورت یک فاتح و نجات‌دهنده واقعی جلوه گر شد.^{۱۶} با این حال، چندی بعد، اتحاد با آشوریان را نادیده گرفت و با پسامتیک اول^{۱۷} (۶۶۳-۶۰۹ ق. م) بنیانگذار سلسله بیست و ششم فراعنه مصر (که او نیز به مخالفت با آشوریان برخاسته بود)، متحد شد. پسامتیک در سایه اتحاد با گیگس، آشوریان را از مصر بیرون راند و خود را پادشاه مصر علیا و سفلا خواند.^{۱۸} سرانجام یورش سهمگین کیمیریان به لیدی و کشته شدن گیگس در جنگ با آن‌ها، آشور بانیپال را از وجود دشمنی که اراده آشور، خدای بزرگ آشوریان را

و وان که یورش های چندین ساله کیمیریان و سکاها را پشت سر گذاشته بودند، آسیای صغیر را عرصه تاخت و تاز چابکسواران خود درآورد. این بلندپروازی هووخشره که اکنون در واپسین سال های زندگی او انجام می گرفت، از دید آلیات، پادشاه لیدی، دور نماند و او خیلی زود، به تکاپو برای جلوگیری از گسترش هر چه بیش تر قدرت مادها در آسیای صغیر پرداخت.

هرودوت، علت کشمکش بین هووخشره و آلیات را بدین گونه بازگو می کند که: گروهی از سکاها به دنبال اختلافات داخلی، به سرزمین ماد، که در آن هنگام یکاکسار در آن جاکحکومت می کرد، مهاجرت کردند. پادشاه ماد، سکاها را پناه داد و حتی کودکان مادی را برای فراگرفتن زبان سکایی، سوارکاری و تیراندازی به آنان سپرد. با این حال، چندی بعد روابط خوب هووخشره و سکاها تیره و تار شد. چه، در یکی از روزها که سکاها دست خالی از شکار برگشتند، شاه ماد خشم خود را بر آنان فرو گرفت. سکاها ناخرسند از یکاکسار، در یک اقدام تلافی جویانه، یکی از کودکان مادی را کشتند، از گوشت او خوراکی فراهم آوردند و به عنوان گوشت شکار به خورد یکاکسار دادند. سکاها که انتقام خود را از یکاکسار باز ستانده بودند، شتابزده به دربار آلیات فرار کردند و خود را در پناه او قرار دادند. یکاکسار پس از آگاه شدن از کردار سکاها، از آلیات درخواست کرد، فراریان را به وی بازپس دهد تا به سزای عمل خود برسند. لیکن آلیات با غرور فراوان خواسته شاه ماد را نادیده گرفت و بدین گونه آتش جنگ بین ماد و لیدی شعله ور شد.^{۳۴}

به گزارش هرودوت، این جنگ پنج سال طول کشید و در طی آن سال ها، گاه جنگاوران ماد و گاه لیدیایی ها کامیابی های گذرایی به دست می آوردند. سرانجام کسوفی که تالس میلیتوسی^{۳۵} آن را با دقت بی نظیری پیش بینی کرده بود و به ناگاه روز روشن را به شب تیره تبدیل کرد، از سوی سربازان هر دو پادشاه، به خشم خدایان از خوتیریزی و کشتار یکدیگر تعبیر شد و «صلح» را به میدان جنگ هدیه کرد.^{۳۶} با میانجیگری

سین نزیس^{۳۷} پادشاه کیلیکیه و لایمی نیتوس^{۳۸}،

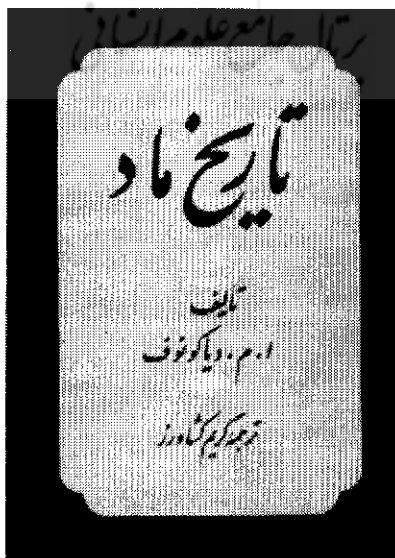
پادشاه بابل، قرارداد صلحی بین ماد و لیدی بسته و رودخانه هالیس به عنوان مرز بین دو دولت تعیین شد. از این گذشته، شاهان کیلیکیه و بابل، چون می دانستند که این صلح بدون تضمین کافی چندان دوام نخواهد آورد، آلیات را ترغیب کردند که دختر خود، آریه نیس^{۳۹} را به ازدواج آستیگ، پسر یکاکسار درآورد.

بر همگان هویداست، به راحتی نمی توان زمینه برخورد دو پادشاهی نیرومند ماد و لیدی را با چنین افسانه ای که هرودوت گزارش می دهد، بررسی کنیم. در حقیقت جنگ پنج ساله بین هووخشره و آلیات که بدون تردید هم برای ماد و هم برای لیدی هزینه های مالی و انسانی سنگینی

را به دنبال داشت، با پناهنده شدن چند سکایی به دربار لیدی و کین خواهی هووخشره، چندان قابل توجه نخواهد بود. از سوی دیگر، داستان کشته شدن کودکی مادی به دست سکاها و خوراندن گوشت او به هووخشره، شباهت فراوان به داستان کشته شدن پسر هارپاگ به دستور آستیگ و خوراندن گوشت او به هارپاگ دارد و چنان که از افسانه های یونانی تانتالوس^{۴۰} و آتریوس^{۴۱} برمی آید، چنین داستانی ریشه یونانی داشته است. به احتمال فراوان، بازماندگان هارپاگ این گونه داستان ها را از یونانیان آسیای صغیر شنیده و برای توجیه خیانت هارپاگ، چنان افسانه ای را برای پسر هارپاگ و آستیگ ساخته اند و هم اینان بوده اند که چنین داستانی را برای هرودوت بازگو کرده اند.^{۴۲} با این حال می توان این روایت هرودوت را انعکاسی از حمایت همه جانبه آلیات از سکاها دانست که مادها چندان دل خوشی از آنان نداشتند. سکاها و لیدیایی ها که هر دو از دشمنان کیمیریان بودند، از دیرباز با یکدیگر روابط مسالمت آمیزی داشتند.

دیاکونوف گزارش افسانه گونه هرودوت را به این شکل بازسازی می کند که پس از سال ۶۲۵ ق. م و شکستی که سکاها از هووخشره خوردند، تعداد زیادی از آن ها، از قفقاز به ناحیه کرانه دریای سیاه مهاجرت کردند. با این حال، گروهی دیگر از سکاها، به دلیل اختلافات داخلی در قفقاز باقی ماندند و به احتمال، پس از آن که هووخشره در فاصله سال های ۶۱۰-۶۱۵ ق. م پادشاهی مادها را مطیع خویش ساخت، داوطلبانه به خدمت این فاتح مادی درآمدند. پس از سال ۵۹۳ ق. م، نزاعی بین سرکردگان سکایی و هووخشره در گرفت که سرانجام منجر به نابودی کامل «پادشاهی اسکیت» (که تابع ماد بود) و جنگ ماد و لیدی در سال های ۵۸۵-۵۹۰ ق. م گشت.^{۴۳}

به هر حال، گزارش هرودوت در مورد علت جنگ ماد و لیدی چندان قانع کننده نیست و می باید با اندکی ژرف نگری و نگاهی به موقعیت استراتژیکی آسیای صغیر، علل واقعی برخورد این دو پادشاهی نیرومند را بررسی کرد. می توان گفت، مادها پس از سرنگون ساختن امپراتوری آشور، گذشته از آن که فرمانروایان بلانماز شمال غرب ایران، شمال بین النهرین و سوریه شدند، به دلیل ارتباط با سرزمین بابل، از موقعیت بازرگانی چشمگیری نیز برخوردار شدند. در چنین شرایطی، هووخشره به خوبی می دانست که اگر خود را به دریای آزاد برساند، قادر خواهد بود، به سهولت کالاهای خود را در سرزمین های حاشیه دریای مدیترانه عرضه کند و تنها به عنوان یک واسطه تجاری بین شرق و غرب عمل نکند. این هدف بلندپروازانه هووخشره بود که افق دید او را تا سواحل دریای مدیترانه می گسترد. به این ترتیب، هووخشره در یورش به سوی غرب،



همان هدفی را دنبال می کرد که سال ها بعد کوروش بزرگ در سر می پروراند؛ یعنی «تصرف سواحل مدیترانه که همه جاده های بزرگی که از مرکز ایران می گذشت، به بنادر آن منتهی می شد و همچنین تصرف آسیای کوچک که در این سرزمین، یونانیان مهاجر، در جوار دولت شهر ثروتمند لیدی، پایگاه های بزرگ تجارتي را در اختیار داشتند و با وجود اختلاف با یکدیگر، کاملاً منافع خویش را می شناختند و از لحاظ فرهنگی به مادر شهر سارد وابسته بودند».^{۴۴} در این میان، این کوروش پارسی بود که به آنچه می خواست دست یافت، نه هووخشتره مادی.

گذشته از این، هووخشتره سرمست از باده پیروزی بر آشور و دلخوش از اتحاد با بابلیان، در نبود شاهان آشور، خود را وارث تاخت و تازهای آنان در آسیای صغیر می دانست و بی میل نبود همان نقشی را ایفا کند که شاهان آشوری در این منطقه ایفا می کردند و به این ترتیب، سلطه خود را بر آنچه که سقوط آشور به او هدیه کرده بود، تحکیم بخشید.

در حالی که هووخشتره با چنین اندیشه هایی به سوی غرب می تاخت، آلیات که در داعیه سروری بر آسیای صغیر، کم از هووخشتره نداشت، در آن سوی رودخانه هالیس، چشم به سپاهیان ماد دوخته بود. حضور مادها در کناره رودخانه هالیس می توانست امنیت اقتصادی آسیای صغیر را با خطر جدی مواجه سازد، چرا که لیدی به وسیله دو جاده بزرگ استراتژیک که از اهمیت بازرگانی فراوانی برخوردار بودند، با کاپادوکیه^{۴۵} و بین النهرین در ارتباط بود؛ نخست راهی که از سرزمین امپراتوری پیشین هیتی عبور می کرد و دیگر راهی که از سوریه شمالی به نواحی علیای رودخانه فرات منتهی می گردید.^{۴۶} آلیات که هیچ گاه نمی توانست تحمل کند مادها جاده های تجارتي سارد را در کنترل خود درآورند، به زودی به مقابله با این فاتحان نورسیده و جاه طلب برخاست.

از سوی دیگر، آلیات مدعی حاکمیت بر تابال^{۴۷} (کوه های تاور^{۴۸}) بود و بر اراضی اورارتو جنگ انداخت. این خود نقطه آغاز رویارویی و برخورد منافع ماد و لیدی بود. در این شرایط، حمایت آلیات از سکاها، دشمنان هووخشتره، شعله های آتش جنگ بین مادها و لیدیایی ها را هرچه فروزان تر کرد.^{۴۹} لیدیایی ها در جنگ با مادها از شرایط بهتری برخوردار بودند. چه، از یک سو آلیات از سپاهیان «سنگین اسلحه یونانی» که به خدمت گرفته بود، بهره می گرفت و سواره نظام لیدی نیز که در دنیای آن روز از شهرتی فراوان برخوردار بود، از نظر ساز و برگ و تشکیلات، بر سواره نظام ماد برتری هایی داشت.^{۵۰} از سوی دیگر، جنگاوران مادی از جنگ های توانفرسای سال های اخیر خسته شده بودند و هووخشتره به دلیل دوری از سرزمین خود، به دشواری می توانست احتیاجات سپاهیان خویش را برآورده سازد. با این حال، آلیات و سربازان او هیچ گاه نتوانستند به موفقیت چشمگیری دست یابند و حتی مادها به دفع لشکریان لیدی و عقب نشاندن آنان به سوی غرب کامیاب گشتند.^{۵۱}

پادشاهان بابل و کیلیکیه و صلح ۲۸ مه ۵۸۵ ق. م.
به گزارش هرودوت، آنچه به کشمکش طولانی ماد و لیدی پایان

داد، کسوفی بود که از سوی هر دو سپاه، نشانه خشم خدایانی که نظاره گر میدان جنگ بودند، تلقی شد و با مداخله پادشاهان بابل و کیلیکیه، به سوی صلحی پایدار هدایت شدند. شاید بتوان برای میانجیگری این دو نیروی خنثا (بابل و کیلیکیه) که پس از پنج سال نظاره میدان نبرد، بر آن شدند تا به این جنگ پایان دهند، دلیل قانع کننده ای پیدا کرد. در این بین، پادشاه بابل به خوبی آگاه بود که اگر متحدان دیروزشان، یعنی مادها، فاتح میدان شوند، بابل موقعیت چندان مناسبی نخواهد داشت؛ چرا که مادها هیچ گاه نتوانسته بودند، اعتماد کامل بابلی ها را به خود جلب کنند. در واقع، پس از سقوط دولت آشور، در ذهن و فکر بابلی ها، ترس از آشور جای خود را به وحشت از مادها داده بود.^{۵۲} تبعیدیان یهودی بابل نیز بارها از پیامبران خود شنیده بودند که مادها به زودی در خواهند رسید و بابل را برای همیشه نابود خواهند کرد.

نبوکدنصر دوم، پادشاه بابل که از برنامه های هووخشتره و قدرت مادها وحشت فراوان داشت، با وجود پیوند خویشاوندی با دربار ماد، هیچ گاه خطر مادها را نادیده نگرفت و با ساختن دیوارها و

استحکامات دفاعی، بابل را برای روزهایی که پیش بینی می کرد، مادهای نیرومند پشت دیوارهای شهر گردآیند، چون قلعه ای نفوذناپذیر درآورد.^{۵۳} نبوکدنصر به حال مایل بود که از قدرت مادها کاسته شود و آنان فاتح جنگ با لیدیایی ها نباشند، تا تهدیدی از جانب هووخشتره متوجه بابل نشود. بنابراین اگر ادامه جنگ ماد و لیدی، تضعیف قدرت مادها را به دنبال می داشت، همچون گذشته از دور تحولات منطقه را زیر نظر می گرفت و به تلاش برای پایان دادن به جنگ که به حال دست مادها را برای برنامه های احتمالی خویش در مورد بابل باز می گذاشت، اقدام نمی کرد.

به عقیده ما، چون ادامه نبرد، پشروی و شکست قطعی لیدیایی ها را به دنبال داشته است، نبوکدنصر صلح را پیش کشیده و از هر چه قدرتمندتر شدن مادها جلوگیری کرده است. آنچه که او را در این راه یاری داد، کسوف ۲۸ مه ۵۸۵ ق. م بود که از سوی دو سپاه، همچون تأییدی الهی برای تلاش های دیپلماتیک نبوکدنصر، تلقی شد. بدین گونه به نظر می رسد، کسوفی که هرودوت به آن اشاره دارد، تنها عامل به پایان رسیدن این جنگ نبوده است؛ بلکه فقط زمینه روانی چنین صلحی را آماده ساخته است. چنان که این خورشید گرفتگی از سوی سربازان ماد و لیدی به خشم خدایان از خونریزی و کشتار یکدیگر تعبیر گردید و هر دو سپاه خواستار پایان بخشیدن به جنگ شدند. در چنین شرایطی، تلاش های نبوکدنصر و سین نزیس از سوی مادها و لیدیایی ها با حسن نیت تلقی شد و پس از پنج سال جنگ توانفرسا، مادها به اکباتان و لیدیایی ها به سارد طلایی بازگشتند و آنچه که در این میان به فراموشی سپرده شد، سکاها بودند!

این که پادشاهان بابل و کیلیکیه در جریان صلح، هریک نماینده کددام دولت بوده اند، چندان مشخص نیست، لیکن از آن جایی که



لیدیایی‌ها در دوران گیگس با بابلیان در نافرمانی نسبت به آشور بانیپال، پادشاه آشور، به تفاهم رسیدند و بعدها این تفاهم یک بار دیگر در اتحاد نبونید، پادشاه بابل و کرزوس^{۵۴}، پادشاه لیدی علیه کوروش نمود پیدا کرد و نیز با توجه به گزارش هرودوت که می‌گوید، کرزوس نتوانست بر کیلیکیه دست یابد، به نظر می‌رسد که این نبوکدنصر بود که از سوی آلیات به عنوان نماینده پادشاهی لیدی، در مذاکرات صلح شرکت کرد.^{۵۵}

برخی از پژوهشگران بر این باورند که علت اصلی میانجیگری نبوکدنصر این بوده است که جنگ ماد و لیدی راه‌های تجارتی بین بابل و سارد را مسدود کرده بود و همین موضوع نبوکدنصر را به تلاش برای پایان دادن به جنگ وامی داشت.^{۵۶} لیکن، با توجه به آنچه که در مورد نگرش بابلیان نسبت به مادها آوردیم و نیز این حقیقت که نبوکدنصر بیش از پنج سال، تنها از دور نظاره‌گر جنگ بود، برای چنین دیدگاهی نمی‌توان چندان اعتباری قائل شد.

با ازدواج آریه‌نیس، دختر آلیات، و آستیگ، پسر کیاکسار، پیمان صلح بین ماد و لیدی استوارتر شد و اجرای رسوم برادری و اختلاط خون، آن را هرچه بیش تر تحکیم بخشید. به گفته هرودوت، هر دو طرف خراشی در پوست دست خود ایجاد کرده و خون یکدیگر را می‌مکیدند.^{۵۷} گویا به این گونه می‌خواستند، برادری و همخونی دو خاندان سلطنتی و صلح همیشگی بین اکباتان و سارد را به نمایش بگذارند.

گزارش هرودوت در مورد این که آیا پیمان صلح توسط خود کیاکسار بسته شده یا آستیگ آن را به پایان رسانده است، چندان روشن نیست. اگرچه هرودوت مستقیماً به مرگ کیاکسار اشاره نمی‌کند، اما شاید بتوان از گفته او چنین برداشتی کرد که به هنگام عقد قرارداد صلح، آستیگ پادشاه ماد بوده و کیاکسار در قید حیات نبوده است؛ چرا که هرودوت تنها از میانجی‌گری پادشاهان بابل و کیلیکیه برای صلح بین ماد و لیدی و تشویق آلیات به ازدواج دخترش با آستیگ یاد می‌کند و هیچ ذکری از کیاکسار به میان نمی‌آورد.

ایسکیلوس (اشیل، ۵۲۵-۴۵۶ ق. م.) تراژدی نویس بزرگ یونانی، تاریخ ماد و پارس را آن گونه که در آن هنگام یونانیان آگاهی داشتند، از زبان شبح داریوش بزرگ (پس از شکست لشکریان خشایارشا در یونان) بیان می‌کند و در آن، کیاکسار مادی را بنیانگذار دولتی می‌داند که سلطنت بر آسیا را تحقق بخشید و فرزندش کار او را به پایان رساند.^{۵۸} با تمام این احوال، نمی‌توان تنها با استناد به گزارش‌های ابهام‌آلود هرودوت و اشیل، تاریخ مرگ کیاکسار را پیش از قرارداد صلح، ۲۸ مه ۵۸۵ ق. م معین کرد. به هر حال، هووخستره پس از آن که سرزمین ماد را که در آغاز پادشاهی او عرصه تاخت و تاز سکاها و آشوریان بود، به یک پادشاهی نیرومند

مبدل ساخت که سکاها و آشوریان را از پای درآورد، بابلیان را پشت دروازه‌های بابل به وحشت واداشت و برای همیشه لیدیایی‌ها را در آرزوی چنگ انداختن بر اراضی شرق رودخانه هالیس، به سارد روانه کرد، مقارن با گفت‌وگوهای مربوط به صلح و یا قبل از پایان آن، درگذشت و تاج و تخت پادشاهی ماد را برای پسرش آستیگ به ارث گذاشت.

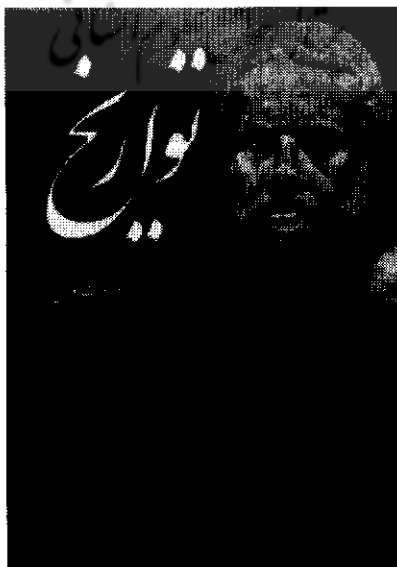
با صلح کسوف، مردمان سه پادشاهی بزرگ ماد، لیدی و بابل شاهد سه دهه صلح پایدار در آسیای غربی بودند. ازدواج‌های سیاسی که بین شاهدخت‌ها و شاهزادگان این سه قدرت با یکدیگر صورت گرفته بود، به اکباتان، سارد و بابل اجازه داد که واپسین سال‌های حیات سیاسی خود را در کنار هم و به آرامش سپری کنند. تنها برآمدن کوروش پارسی که به سال ۵۵۰ ق. م اکباتان، در سال ۵۴۶ ق. م سارد و در سال ۵۳۹ ق. م بابل را گشود، به عمر این سه دهه آرامش نسبی و موازنه قدرت در آسیای غربی پایان بخشید.

مادها و لیدیایی‌ها در بارگاه شاه بزرگ پارس

خبر سقوط اکباتان در سال ۵۵۰ ق. م، به زودی در لیدی طنین افکن شد و خواب آرام کرزوس را در سارد و در میان گنجینه‌های افسانه‌ای خویش، آشفته کرد. کرزوس به چشم خویش دیده بود که آستیگ به آنچه پدرش، هووخستره، برای او گرد آورده بود، دل خوش کرد و هیچ‌گاه طمع ورزانه به آن سوی رودخانه هالیس چشم نیندوخت، ولی او مطمئن نبود که کوروش به آنچه که از آستیگ به چنگ آورده، اکتفا کند و چندی بعد رودخانه هالیس را پشت سر نگذارد.

از سوی دیگر، بازرگانان لیدیایی، پس از صلح ۲۸ مه ۵۸۵ ق. م و خویشاوندی دو خاندان سلطنتی ماد و لیدی، گستره سرزمین ماد را برای فعالیت‌های تجارتی خود سودمند یافتند و با حمایت‌های ملکه ماد که خواهر کرزوس بود، بارها راه سارد-اکباتان را برای انباشتن گنجینه‌های خود پیمودند. لیکن اکنون با برآمدن کوروش که گویا جاه‌طلبی‌ها و بلندپروازی‌های خود را از هووخستره و نه از آستیگ به ارث برده بود، لطمه‌ای شدید بر بازرگانی لیدی وارد آمد و کرزوس نمی‌توانست شرایط پیش آمده را به راحتی نظاره‌گر باشد.

گذشته از این، کرزوس در این اندیشه بود که پیش از آن که کوروش پایه‌های قدرت خویش را استحکام بخشد و در آینده‌ای نزدیک، سارد طلایی او را وسوسه کند، پیش دستی کند و برای همیشه، حکومت نوینیاد و جوان او را نابود سازد. با چنین انگیزه‌هایی، کرزوس با سپاهیان خویش از رودخانه هالیس گذشت و به بهانه کین‌خواهی آستیگ شکست خورده^{۵۹}، راه اکباتان را در پیش گرفت و به این ترتیب، کوروش را به جنگی زود هنگام فراخواند.^{۶۰} نبرد کوروش و



کرزوس در دشت نزدیک شهر باستانی پتیریا^{۶۱} در کاپادوکیه، بدون نتیجه قطعی به پایان رسید و زمستان سال ۵۴۶ ق. م را به دنبال داشت. کرزوس که چشم به بهار سال آینده دوخته بود، به سارد بازگشت و با فرستادن سفیرایی به مصر، بابل و اسپارت که پیش از این با آنان اتحاد چهارگانه ای پدید آورده بود، خواستار شد که جنگاوران خود را تا ۴ ماه دیگر به سارد گسیل دارند.^{۶۲} تا شاید بتواند، کورش و خطر او را از میان بردارد و جشن پیروزی خویش را در دشت های سرسبز اکباتان برپا کند. کرزوس هیچ گاه به قدرت واقعی فاتح اکباتان پی نبرده بود. کورش در یک حمله ناگهانی و شگفت انگیز، پیش از فرارسیدن بهار، کرزوس، سارد و اتحاد چهارگانه را در حیرت فرو برد. زمستان سال ۵۴۶ ق. م

برای کورش و یاران او، از بهار زیاتر بود؛ چرا که دروازه های ثروتمندترین شهر دنیای آن روز، «سارد طلایی»، پس از تنها ۱۴ روز محاصره به طور ناباورانه ای به دست سربازان دلیر کورش گشوده شد و گنجینه های افسانه ای کرزوس، بر پشت شتران راه اکباتان را پیمودند. اکنون این کورش بود که جشن پیروزی خود را در سارد طلایی برگزار می کرد. هو و خوشتره، نیرومندترین پادشاه ماد، چندی پیش آرزوی دست یافتن بر سارد را با خود به خاک برده بود!

یکی از نقش برجسته های تخت جمشید، نجیب زاده ای مادی را نشان می دهد که دست در دست یک لیدیایی، ساکت و خاموش به بارگاه «شاه بزرگ» می روند. این پایان همه چیز بود.



هرچند نبود نصر دوم، به مانند دیگر پادشاهان بابلی، کاخ ها و معابد فراوانی برپا ساخت، لیکن بدون تردید برآوردن دیوارهای مستحکم بابل برجسته ترین فعالیت ساختمانی دوران پادشاهی نبود نصر بوده است. ن. ک. H.R. Hall, The Ancient History of Near East, from the earliest times to the battle of Salamis, London, Mothuen and Co Ltd, 1957, P. 550. 54. Croesus
55. The Cambridge Ancient History, Vol. III, P. 512-513.
56. Andrew Robert Burn, Persia and the Greeks, the Defence of the West, c. 546-418. B.C., London, Edward mold (Publishers) Ltd, 1975, P. 32.
57. هرودوت: تواریخ، ص ۴۷.
58. ایسیکولوس: پارسیان، به نقل از دیاکونوف: پیشین، ص ۵۵۸، یادداشت شماره ۴.
59. هرودوت آشکارا کرزوس را کین خواه آستیاگ، شاه ماد معرفی می کند. ن. ک. هرودوت: تواریخ، ص ۴۷.
60. پرداختن به جنگ کورش و کرزوس و زمینه های چنین برخوردی، بحث جداگانه ای را می طلبد. برای مطالعه چند بررسی این نبرد، ن. ک. زرار اسرائیل: کورش بزرگ، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۰، چاپ اول، ص ۱۳۷-۱۱۸.
-علیرضا شاپور شهبازی: کورش بزرگ، شیراز، انتشارات دانشگاه پهلوی، ۱۳۴۹، چاپ اول، ص ۱۸۶-۱۶۲.
-پی بریان: تاریخ امپراتوری هخامنشی (از کورش تا اسکندر)، ترجمه مهدی سمسار، تهران، زریاب، ۱۳۷۰، چاپ اول، ج ۱، ص ۸۰-۵۰.
-نصرت الله بخترناش: حکومتی که برای جهان دستوری می نوشت، تهران، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی فروهر، ۱۳۷۴، چاپ اول، ص ۳۲-۲۶.
-سیداصغر محمودآبادی: «کورش و مرزهای دفاع استراتژیک»، مجله پژوهش دانشگاه اصفهان، جلد هفتم، شماره های ۱ و ۲، زمستان ۱۳۷۴، ص ۱۵۵-۱۳۹.
61. Petria
62. هرودوت: تواریخ، ص ۴۸.

زیرنویس
1. Maonie. پایتخت مایونی در آغاز Asya نام داشت و بعدها در دوران سلسله هراکلید، این شهر Hybe یا Hebe نام گرفت. به دوران پادشاهی گیگس، بنیانگذار سلسله مرناد، این شهر به سارد و مایونی نیز به لیدی تغییر نام یافت. ن. ک. احمد بهمنش. تاریخ ملل قدیم آسیای غربی. تهران. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۷۴. چاپ پنجم. ص ۳۰۹.
2. Halys
3. شهرام هدایت. پادشاهی ماد. تهران. انتشارات دارینه. ۱۳۷۹. چاپ اول. ص ۳۶. همچنین ر. ک. بهمنش. پیشین. ص ۳۰۲.
4. Hermus
5. Caister
6. John Clark, History of the World, printed in USA, the Jones Brothers Publishing Company, Vol. 1. P. 230-231.
7. Mermnades
8. Atyades
9. Heraclides
10. Gyges
11. Candaules
12. بهمنش. پیشین. ص ۳۱۳. هرودوت چگونگی به پادشاهی رسیدن گیگس را با روایتی افسانه ای پیوند می دهد: کاندائولیس که زن زیبای خود را دیوانه وار دوست می داشت و او را زیباترین بانوی جهان می دید، از گیگس، یکی از سربازان گارد سلطنتی خواست، پنهانی شهبانو را آن هنگام که به بستر خواب می رود، بی پرده تماشا کند تا از زیبایی شگفت انگیز او آگاه شود. به هرحال گیگس آنچه را که کاندائولیس خواسته بود، انجام داد، ولی ملکه از این اقدام آگاه شد و برای انتقام از شوهر خویش، گیگس را بر آن داشت که شاه را به قتل برساند. با مرگ کاندائولیس، گیگس با کمک ملکه به پادشاهی رسید و سخنان هاتف دلفی پادشاهی او را مشروعیت داد و مخالفان را به اطاعت واداشت. ن. ک. هرودوت: تواریخ. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران. دنیای کتاب. ۱۳۶۸. چاپ دوم. ص ۲۱.
13. گروهی از دانشمندان جهان به سرپرستی یونسکو. تاریخ پیشرفت علمی و فرهنگی بشر. ترجمه ضیاءالدین دهشیری. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۵۷. چاپ اول. جلد دوم (بخش اول، قسمت اول). ص ۲۱.
۱۴. هرودوت. تواریخ. ص ۲۳. همچنین ر. ک. بهمنش. پیشین. ص ۳۱۴.
15. The Cambridge Ancient History, ed. By: J. Boardman et al., Cambridge, Cambridge University Press, 1925, Vol. III, P. 116.
۱۶. بهمنش. پیشین. ص ۳۱۵-۳۱۴.
17. Psmatik I
18. A. Rosalie David, The Egyptian Kingdom's, Oxford Elsevier Phaidon, 1975, P. 29.
19. John Clark, History of the World, Vol. 1. P. 231.
20. Ardys
۲۱. آکبر شاندر. کورش بزرگ. ترجمه محمد قاضی. تهران. زرین. ۱۳۷۴. چاپ دوم. ص ۱۰۱. همچنین ر. ک. بهمنش. پیشین. ص ۳۱۷.
22. Sadyatte
23. Alyatee
۲۴. هرودوت. تواریخ. ص ۲۳. همچنین ن. ک. Alexander Leigh, The Kings of Lydia, Princeton, Prienceton University Press, 1913, P. 36-37.
۲۵. Sardis. نام قدیمی سارد بنابر کتیبه ای که به دو خط آرامی و لیدیایی نوشته شده است، ساپاردا (Saparda) بوده که در تورات از آن به نام سپاردا (Separad) یاد شده است. ر. ک. بهمنش. پیشین. ص ۳۰۹.
۲۶. هرودوت. تواریخ. ص ۲۸. همچنین ن. ک. بهمنش. پیشین. ص ۳۱۸-۳۱۷.
۲۷. هرودوت. تواریخ. ص ۲۳.
28. Paphlagonia
29. Phrygia
30. Cilicia
31. John Clark, History of the World, Vol. 1. P. 231.
32. David Marshall Lang, Armenia Ctadel of Civilization, London, 1970, P. 110.
۳۳. ایگور میخاییلوویچ دیاکونوف. تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز. تهران. انتشارات پیام. ۱۳۵۷. چاپ دوم. ص ۲۹۱-۲۹۰.
۳۴. هرودوت. تواریخ. ص ۴۸-۴۷.
35. Tales of Miletus